



ہم

کہ جامائیکا ہم کشوری ست . . .

الہام ملک پور

که جامائیکا هم کشوری ست . . .

الهام ملک پور

مجموعه شعر

طرح جلد: محسن امینی

چاپ اول: ۱۳۸۵ توسط نشر مهرراوش

چاپ دوم: شهریور ۱۳۸۶

نشر الکترونیک سایت ادبی عروض

تمام حقوق این اثر برای مؤلف محفوظ است

شماره‌ی کتاب: (۴)

صندوق پستی: Info@Arooz.com

WWW.AROOZ.COM

با احترام و سپاس

تقدیم به «استفن هاو کینگ»

و سیاه‌پاله‌های عزیزم

همه دیوار

اما

کوبیدن منقار

بر درخت‌های همیشه‌ی بارانی

گاف

پ

مثل

تمام بلوط‌های کنار خیابان

چ

مثل

تمام جواب‌های ناتمام سوال‌های

زیر چتر

قاف هم فراری درّه‌های رسوبی

میان

تردید ابل‌هانه‌ی فک و زبان

نون

مثل چاقو پیاده‌رو گنبد مسجد شاه صفی

و

فواره‌های پارک دانشجو

چهار دیواری و چارنعل خوشبختی

به زیر پایت

رودابه و رشا و زلیخا

یاسین

و این آیه‌های زمین خورده‌ی پا در هوا

که این راه به خرابات هم نمی‌رسد

لیلای من

صبحانه حاضر است

فیروزه‌ی چشم‌های تو و این ماه بی‌طلوع

فراموشی لب‌ها

قلبی که زیر پایم

جویده‌ام

تلخی....

این منم منم

من

این جا

این ایل من است دات کام

این کاروان و این کویرِ لَم یَزَع

کمان ابروان زنی

زیر آسمان

پایین تر

پایین تر

لبها

کبود نه

سرخ نه

صورتی قهوه‌ای بنفش

نی

می‌زندم

هیچ

هیچ می‌بارد

می‌زندم زنی که لاک می‌زند

جیغ می‌کشم

پایین تر

طنابی به التماس نمی‌خورد گره

لرزش دستان زنی زیر پای دلم

فرش می‌شود

پایین تر

پایین تر

لولای لبها

ی

سگی

تلفظ نامکرر

را

را

"بین دو بیت انگشتام"

...

بی

بهانه‌ی گفتار نا ثواب

"الف - میم - را"

لا لا

لحاف شب نمی ترساندم

کلام بی توحش یک سگ

می خندم

خرخره‌اس را

خاموش کن

ماه را دیگر

لا لا

لا لا لا

لا لا بی

بهار هم تمام شد

خرس کوچک سبزم

بهار

هم

تمام شد

لا لا لا لا

لا لا بی

بی

بی

بر پیکر تو

پیر و خمود شد

را را را را

را را بی

نقطه‌های شکسته

بی

انکثار دایره

رارا

را

مفعول بی تقدّم

راه‌های

تا

ناکجا لوند

به نشانه‌ی تو

تسلیم می‌شوم

تقدیم

زیتونی را

که چشم‌های من

آرام

آهسته می‌خوری

آرام

در تنم

تابی که تاب مرا می‌رباید او

۰۰۰۲۳۸۴۹۱

ببین

ملالی نیست به جز دوری شما

چاهی

که خاک مرا سوراخ می کند

چاهم

به اوج می برد

تنهایی مرا

.....

من!

درگیر افیونم

کفشم

برای راه

راهی که دور می‌زند جیغ می‌کشد

خم می‌شود و دست می‌کشد

می‌کشد

روی چشم‌ها

من

گورم

گم می‌شود / می‌شوم میان نوای صوراسرافیل

کورم

برای بوی رستاخیز

.....

جانم فدای

طُرّه‌ی پر تابِ شراب‌گون

لیلا!

شیرین‌شکن به جای من

بادام چشم

ها

ی

وحشی حوّا را

.....

آدم نمی‌شوم آدم نمی‌شوم

آب

آمد

خاک

آمد

بستنی پیاده‌رو مثلث

.....

فحش می‌دهم

به جان مادرم

فحش می‌دهم

آدم برای تو

خاتم برای تو

دار و دیار و دایره و

دندان شیری میهن

برای تو

از دماغ فیل افتاده‌ام

روی دامن شهرزاد قصه‌گو

نافم

بریده‌ای

از عشق بی‌هوس

.....

من زنگ می‌زنم

رنگی به من بزن

رنگی که من شوم

من

شوم

یک لحظه گوش کن

یک لحظه گوش کن

.....

باشد برای بعد

انسان

بهشت

شیطان

باشد

برای بعد

باشد برای بعد

یک لحظه گوش کن

.....

گوشم بگیر

که توبه‌ی آخر نمی‌کنم

صوفی

شعری که می نویسم

دست‌های مرا

شعری ست که می نویسد

جوهر سیاه

اشباع می کند

لحظه های تن‌هایی را

تنهایی

تنیده تن من

به طاعونی

کز گور تو بر می خیزد

شعری که می نویسد

دارم

درامی عاشقانه می خوانم

دارم

دوام چشم تو را

تازیه می بافم

دارم تمام می شوم

دارم تمام می شوم

دارم تمام می شوم

دارم تمام می شوم

دارم تمام می شوم

دارم تمام می شوم

دارم تمام می شوم

یا

واج‌های همیشه سر به زیر قامت تو

گنجشک

روی بام لانه می‌کند

گنجشک روی زمین دانه می‌خورد

قد راست کرده زیر سایه‌ی الرحمان

قد قامت و مزگان گره خورده قلم شکسته

هی

قشنگ یعنی مثلث که پا به ماه است

از صلب تو آغاز می کند

راهی به جلجتا

ما

قافیه باختگانیم

سیمرغ!

گو بمیرد

ما

لاف عشق می زنیم

بچه نمی زاید؛ زائو خبر کنید

بی کوک می زند این زائر

بی کوک می زند

پرسه

مليحه

در من

من

من می‌زاید

که قد می‌کشد مردی

در من

قدم می‌کشد

در

من

میلم نمی‌کشد به باریدن

بارانی‌ام

می‌کشد مرا به خیابان

زمستان

سونات شب‌های نه آن چونان مهتابی

قایق که می‌شوم پارو که شدن ندارد

زیر چتر من

صلوات ظهر قیامت

نماز می‌خواند

صدا فریب می دهد

باید کمی فکر کنم

قهوه ای دم کنم

تو را به خاطر آورم

بلیط خریدم

چیپس خریدم و یک فرهنگ لغت

به دیدارت آمدم

که پایم در صندلی مستهیل شد

باید تو را به خاطر آورم

کسی در دسترس نیست

دستم دراز می شود

تا امروز

بلیط خریدم

چیپس خریدم

به سویت در ترددم

باید کمی فکر کنم

قهوه ای دم کنم

تو را به خاطر آورم

تو را به خاطر آورم

"خطوط را رها خواهیم کرد"

فروغ فرخزاد

پرده

و از سطرها وقتی شراب می‌گیرم

از سطرها وقتی شراب می‌گیرم

سی سال می‌شوم

رگ می‌زند

تهی می‌شود این جاااام چیزی افتاد

پیاله دو تا کن

و خوب این همه را نمی‌شود اشتباه رفت

همه را نمی‌شود اشتباه رفت

ماه از دوازده گذشته است

نطفه می‌بندم

و در ابعاد خودم پخش می‌شوم

در ابعاد مختلف تخت را نشانه می‌کنم

دست روی سطح می‌کشم

دستم را می‌چرخانم دراز می‌کنم

و دست واژه‌ی تنهایی ست

دستم خراب می‌شود

خراب می‌شود

خراب می‌شود این جاااام

پاشنه از روی شانتهات

تا شاید شانته از روی سطرهام

و جب به و جب این خاک را

در

نطفه بستن از هوای بارانی

این مادهها آشیل می زایند همه

با بوسه های زیر ناخن ها

انگشت هایی که چشم باز می کنند

در طاق دیس نفت خیز

...

و البته دشتهای باکره بذر رستم می خواهند

و البته طرح اندامی خویش می کشدم

در انحنای سماور به جوش

می رسم

البته طرح اندامی

تا شاید شانته از روی سطرهام

شنبه؟ زنگ اول چیزی نداریم
شنبه؟ زنگ دوم چیزی نداریم
شنبه؟ زنگ سوم چیزی نداریم
شنبه؟ زنگ زنگ زنگ زنگوله پا در طویله‌ای

تپانچه را می‌تکاند تو شقیقه‌ها:

وای از بوته زارهایی که شقایق نمی خواهند

وای از نمی خواهندهایی توی سرهای بی شقیقه

گوش‌ها همه با هم

کشیده می شود شین تو سوت سماور

هم از همه کم می شوی از تعطیلی جمجمه‌های بی جمعه

هم از همه

میان لب‌ها که خالی نمی ماند

شراب نه البته

...

مادیان مدینه را به سنگ سار می بخشد

تپانچه می تکاند

وای از عرفات که بچه‌های من

یک‌شنبه؟ چیزی نداریم

دوشنبه؟ چیزی نداریم

سه‌شنبه؟ چیزی نداریم

تپانچه می تکاند

خلیج

من که جایی نیستم

هیچ جا هم شبیه من نیست

من از من شبیه می سازد

جایی که نیستم

جا به جا شده است

جاهای خالی را پر کن

روی من دست بکش

رو به رو دست انداز

روی من دست بکش

است روی سین‌هایی که نیستم

است

روی شین‌هایی که نیستم

و اصلاً جا به جا شده‌ام

اصلاً جفت من نازاست

نیستم برای شکل‌هایی

دستم را بکش

جا روی جفت‌هایی که نیستی

روی من دست بکش

من

دل‌تا

روی کفش‌های خودم شانه می‌خورم

فقط قدم زدیم

اقلیما من برادرم / برادری

روی سوزن لب

اورشلیم

اورشلیم

تخت برف می خواهد روی روانداز

پیانو پاهای گیتاریست

والس های مدام ...

پیانو توی بلوط لوط لوط می‌شاشد

کوک نیستم عزیز

به هر طرف

پا توی چشم‌های مادر سوژه

دست اتاق بی‌کندو

استروژن‌های مضاعف

ما برادریم

اورشلیم اورشلیم

روی سوزن بوسه

روی تن‌های زنانه

والس‌های مدام

والس‌های مدام

خانه از ته توی سرم

پرده‌ها

قی کرده روی گوش / گوش‌واره

پرده‌ها پرده‌ها

شاه بلوط‌های پیانو

آه آه پرده‌ها

پرده زنی ست که گیر کرده لای در

حیات بزرگ سال زیر دوش

دوش گفت که سردم است

- معاشقه پایان یافت -

حیات توی برف می‌خوابد

توی روانداز گیتاریست جوان

گیتارهای نر

آه

مُطلَّقه ایجاز است

تن‌های مضاعف

آه اقلیما

الآن تفنگ‌ها را می‌گذاریم زمین و

می‌رویم تریا نسکافه می‌خوریم

و گور پدر بی‌پدر پاسبان‌های سبیلو

گور پدر قطعنامه‌ی ۵۴۴

پدر فاشیست من مارکس از آب درآمد

کلاشینکوف

پاشنه‌های مهتابی

پدر روی سیب صلیب

بکش مرا تا کلاشینکوف نخورم

تا توی بار

تا توی اجاق گاز آدولف جوان

بکش مرا تا کلاشینکوف نخورم

توی گور خودم

پاسبان‌های مجعد

کالیبر ۲۸

خواب شوخی باور کنید

شوخی ست

کافی ست تفنگ‌ها را بگذاریم زمین

کارل را بگذاریم توی گور

کلاشینکوف را بگذاریم توی گور

گور را بفرستیم توی اجاقِ

کارل را به نسکافه دعوت کنیم

کلاشینکوف

و بعضی‌ها را بفرستیم گورشان را گم کنند

توی گور خودم

دست‌های ۲۲

پاهای ۲۲

کلاشینکوف

کلاشینکوف

واژه مادر است

اول

توی چراغ برق

کاشی کاری توی سفره خانه

ناف بریده

نفاق پنجره

واحدهای اول ترم پیش دانشگاهی

پل‌های سواره ترن زیر سرم

زیره به کرمان

زیره هشتاد تومان توی ارگ کریم‌خانی

خربزه چند تا تا پوست بی‌اندازی

خط روی خط

بوسه نمی‌خواهد

پرتاب

به رویاهایم فکر می‌کنم

به سیب‌هایی که گاز می‌زنم

رویاهایم

به کاردهای دسته‌دار

به رویاهایم روی پل که یک طرفاش را ایستاده‌ام

پلی را گاز می‌زنم

کاردهای دسته‌دار

بلوزهای پشمی کلفت

دو ایزود از بسته‌ای برای آندره‌ی بالکونسکی

۱

جوان که بمانی پیر می‌شوی

حالا از اول عمر

جوجه توی فر

دراز کشیده روی کاناپه

شمسه‌های شرم‌الشیخ آبله‌رو ماهی‌تابه

مرد عرب بلیط می‌خواهد

باطل

بلوط

...

بار اسب‌ها اتفاقی به منزل نمی‌رسد

بار شترهای بی‌جهاز

حالا جمل

حالا جمال عایشه

جونپورها روی کاناپه جوجه‌ی بریان

جن روی پیرهن اسماعیل

حجر زرد آجری

حجر توی ماهی‌تابه

شمسه‌های شرم‌الشیخ

بلیط می‌خواهد

بادام‌های سوخته زیر لب‌های آماس بسته

بلیط می‌خواهد

هزار و هشت صد و دوازده

بالکون‌های مجاور

حالا جوان که بمانی

تن در وُلگا روی آکوردهای ماژور

دو سیم

ابو سعید

تن در وُلگا

بلوط

باطل

۲

نمی‌خواست که بیفتد

شش صد و شصت و شش

نمی‌خواست که نشسته بماند

یک و یک

نمی‌شدن از چراگاه‌های گشن

چهارپایه

پنیر

وُدکا در کُزوو

شش صد و شصت و شش

وُدکا در ساحل وُلگا نمی‌شدن

که بیفتد

که روی برج‌های

بوم بوم

کا

نه صد و شصت و شش

که نمی‌خواست که بیفتد؟

روی برج‌های

مرد عرب

مرد عرب بلیط می‌خواهد

حالا که شمس‌ها توی کُزوو

هزار و هشت صد و دوازده

هزار و سی صد و پنجاه و

بوم بوم

که روی برج‌های

چیزی که من به آن فکر می‌کنم / چیزی که مایلیم به آن فکر کنم / نجاست / کثافت سگتوله‌های باغ همسایه
/ و تربیت بچه‌های کودکان / کاریزمای ایلیاتی مادمازل‌های نحیف / رنگ و بو قلمون / و هم‌تای هزارپای
کوررنگ باغ مجاور - همان سگ‌های مقدس / قدیسه‌ای که توی عدن لاس می‌زند / هفت مرد / هشت زن /
دوازده بچه /

پاندول

جان صفرهای این تصویر.

مرا بهتر نگاه کن

کُن فیکونی

صفر توی صفر

صفر قرنیه‌های باز و بسته شدن

قرنیه‌های این تصویر

سیم تلفن بی‌سیم تلفن

قرن‌هایی که صفر صفر

مروارید آب‌های روان

مروارید چشم‌هایی که آبی نمی‌بینند

چه فرق می‌کند که ببینند؟!/

نگاه کن

قشون صفرهای این تصویر

جامائیکا هم کشوری ست که مردمش دست توی دماغ می کنند

عقربه

ساعت

پرگار که دست می خواهد

دستی را می خواهد

عقربه روی نُتی به راست می گردد

می گردد روی نُتی

چه ساعتی ست این روز؟

هرگز روی نُتی عقربه می چرخاند

مگر نه این که چه ساعتی ست این ساعت؟

مگر نه این که هرگز تنی زنانه نخوابید؟

زنا صاحب خود نیست

صاحب اگر که خانه بخواهد

عقربه می چرخد

عقربه اگر پرگار

و دستی ننویسد که اینها فرمولهای براهنی است نه دست که ...

البته پرگار می خواهد

و البته که زنا صاحب خود نیست

ما که بیمار است

و هم خوابه اگر زن باشد هیچ نخواییده است

عقربه تنی را به احتضار می کشد

عقربه

بچرخد روی بیضه‌های دوتایی

شعر که نمی خواهد

زن که آتش پز خانه

پس چه کسی می خوابد؟

آیا براهنی در این متن خفته است

شب

البته که دست‌ها پرگار

البته که زن نمی خوابد

البته

سلام رضای عقربه‌های

که جامائیکا هم کشوری ست

پا روی پاهایی که از این هم درازتر

استکان روی استکان

که این هم می شکند

این هم درازتر

موسی و شیری که مکیده می شود

چرا صدا توی دست‌های تو نمی چرخد؟!

نقطه را روی صفر بگذار

روی نه که نقطه ندارد

نقطه را

نمی چرخد که بچرخاند که صدای مورب حلزون‌ها و توازن ارواح

این سخت که شعری قرمز باشد سطر اول اش

و سخت است که سطرهای بعدی را قرمز ننویسی

اگر که قرمز توی دست‌ها بچرخد و نقطه بزاید

اگر که قابله مادر باشد

توی دست بگرداند

دست بچرخاند و حفره و پنجره و

نقطه‌ها روی سطر اول نمی‌نشینند

راست می‌روند سر اصل مطلب

قهوه‌ی تلخ

راست می‌شوند حجره‌های تو در تو

و حاجب

روی نه که نقطه ندارد

حلزون‌ها

بچرخد و نقطه بزاید

که سطر اول است قرمز این دست؟

Jamaika is also a country

Elham Malakpoor